



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

تلمیذ: نفس روایاتی که در مورد حج است چند تا اعاد الحج دارد؟، اعاده معمولاً جایی می آید که یک موضوع باشد و وقتی ما یک موضوع تصور می کنیم، اعاده صدق می کند

استاد: اعاده در این جا فقط به معنای، نفس اتیان به اعمال است فقط همین است دیگر به خصوصیت و نیت و کیفیت حج کاری ندارد، وقتی شخصی و عبدی یک عملی را انجام دهد نفس اتیان آن عمل این یک مسئله است و اینکه آن عمل را بر چه اساس و نیتی انجام داده یک مسئله دیگر است، شما وقتی عملی را انجام می دهید و این عمل باطل است شما دو جور می توانید بگویید یا بگوئید: يجب عليه الاتيان مرة ثانية یا می گوئید اعاد، اعاد درحالتی که مسئله باطل بوده است در این جا یعنی چه؟

تلمیذ: اشکال اعاده در صورت جبران مافات است یعنی از شخص فوت شده است، یک شخص است و از او فوت شده است، لذا باید اعاده کند حال فوت شدن چه به بطلان باشد چه به امر دیگری باشد

استاد: نه فوت نشده، نه اتفاقاً در مورد صلاه داریم کسی که صلاه را صحیحاً می خواند، ولی حواس او نبوده است روایت داریم که مستحب است که اعاده کند در حالیکه نمازش درست است،

تلمیذ: آن مصلحت واقعی آن اتیان نشده است

استاد: آن مصلحت واقعی، اتیان نشده ولی از نظر ظاهری درست است یا

کسی که مثلاً نمازش را به فرادی می خواند و مصلحت واقعی تماماً هست و حضرت می فرماید: وقتی جماعت است یستحب ان یعید در حالی که مصلحت انجام شده است لیکن اعاده اینگونه نیست، اعاده به صرف تکرر عمل برمی گردد که تکرر بر اساس این است که یا قبلی باطل بوده یا درست بوده و تکرر بخاطر مصلحت جدیدی است و می خواهد انجام دهد

تلمیذ: .....؟

استاد: در وقتی که می خواهد نماز را بخواند آن وقت کجاست؟ هر جا که هست صحبت دیروز ما همین بود که در صلوة، نه اربع رکعات واجب است نه رکعتین واجب است نه قیاما واجب است نه مستقیماً و نه متطهراً بالطهارة المائیه و نه بالتراویه هیچکدام صلاه واجب عبارت است از یک حقیقت ربطیه که آن حقیقت، در اول وقت واجب می شود به مقتضای ظروف و شرایط تعیین پیدا می کند اگر در حضر باشید آن حقیقت ربطیه چهار رکعت می شد و در سفر باشید می شود دو رکعت، اگر مریض باشد می شود جالساً

دو مطلب باقی مانده است که دقیق است یکی اینکه کیفیت لسان روایات در مورد بیان مطالب، متفاوت است فرض کنید در جایی یک حقیقتی را امام (علیه السلام) می خواهد بیان کنند، خیلی آن حقیقت، حقیقت راست و رک و پوست کنده است و دارای احتمال نیست و حضرت صریحاً فرموده این مسئله واجب است یا حرام است و متقن و محکم مسئله را بیان میکند اگر وقتی در جایی خلافتش باشد به صورت تقیه و امثال ذلک مشخص است و خود کیفیت عبارت و لحن امام علیه السلام می رساند که این در مقام تقیه مطلب را بیان کردند یا محذوری درمطلب است

در بعضی اوقات کلام و بیان مسئله به نحوی است که گرچه مراد امام علیّه

السلام، بیان نظر قاطع است نسبت به مطلب ولکن به ملاحظاتی نمی خواهند آن طوری که باید و شاید یک نوع تحمیلی یا مشقتی و ضیقی را بر مکلف ایجاد کند و اگر این مسئله بخواهد به نحو متداولی مطرح شود چون امام (علیه السلام) وقتی مطلبی را بیان می کند به همه آفاق و به همه افراد می رسد و به عنوان یک مطلب غیر قابل تردید تلقی می شود غیر از این است که بخواهد وظایف فردی شخصی را بیان کند و بگویند به کسی نگو این حکم مخصوص تو است و نباید به سایر موارد برسد و ما هم این را در کیفیت روش بزرگان می دیدیم گاهی مطلبی را که بیان می کردند بین عالم و جاهل و عامی و غیرعامی فرقی نبود و یک مسئله واضح و روشن و رک و راستی بود در بعضی از مسائل نظر روی قضیه نظر مساعدی نبود، ولکن اگر می خواستند این مطلب را به صورت عام و شایع در بیاورند خیلی از افراد به مشکل می افتادند لذا این را به نحوی بیان می کردند که افراد در عین حال هم متوجه تکلیفشان شوند و هم جوری نباشد که سایر افراد دیگر که آنها هم مبتلا به این مسئله هستند و از قدرت آنها خارج است که به این مسئله بپردازند، دچار مشکل شوند

این مطلب در مورد حج مشاهده می کنیم مثلاً امام (علیه السلام) می فرماید فعلیه آن یعید یا فعلیه آن یحج فعلیه ان یقضی حجة الاسلام در اینجا روایات زیاد است، و زیادی روایات حکایت از این میکند که قطعاً قصد امام (علیه السلام) در تبدل موضوع، به اتیان به حج مرة ثانیه بوده است در این شکی نداریم یعنی نتیجه بحث در این قضیه حج چه نسبت به فردی که به او بذل مال نشده حج به و همین طور نسبت به فردی که معتق شده و نسبت به معاند و ناصبی و امثال ذلک و همین طور نسبت به صبی قضیه صبی که روشن است چون اصلاً تکلیف تعلق نمی گیرد یعنی تکلیف الزامی تعلق نمی گیرد به صبی لذا

داریم در آن جا در این موارد حضرت با عبارت فعلیه اشاره دارند، فعلیه در لسان روایات و در لسان محاوره به وجوب برمی‌گردد نه استحباب، ما الفاظ مصطلح برای استحباب زیاد داریم احب ان یعید، احبّ دلالت بر استحباب دارد یا احبّ الیّ ان یعید دلالت بر استحباب دارد یستحبّ له زیاد هستند این الفاظ ولی این عبارت علیه (یعنی بر عهده او است)، یعنی واجب و در این شکی نیست در این قضایا امام تعبیر "علیه" آورده اند علیه ان یعید، علیه ان یحج حجة الاسلام و عنوان حجة الاسلام هم عجیب است یعنی خود عنوان حجة الاسلام، حکایت از این می‌کند که واجب است چون آنی که واجب است حجة الاسلام است و بقیه حجة الاسلام نیست حجة الاسلام همان حج ضروره است، یعنی اولین حجی که شخص به مکه برود لذا سایر حجها که به عنوان استحبابی گفته می‌شود، مندوبی است حجة الاسلام هی واجبه مرة واحدة فی طوال عمره، اغلب روایات این را بیان کرده‌اند و شکی نیست منتهی در قضیه فعلیه ما استفاده می‌کنیم که این تبدیل موضوع در اینجا نقش دارد چرا در این جا نقش دارد و علتش چیست؟ عرض می‌کنم

در بعضی از روایات به طوری که در سال گذشته خواندیم حضرت به یک لحن علیه نمی‌فرماید به یک لحن احبّ می‌فرماید در مورد عبد نه، ولی در مورد مخالف غیر از ناصبی که در این جا داریم فیقضی یا آن شخصی که در کوفه از معاندین است، حضرت می‌فرماید باید حجش را انجام دهد و خوب است که انجام دهد و بهتر است، من دوست دارم که حجش را انجام دهد، این مسئله به نظر می‌رسد

مسئله اصلی در مورد حج مخالف این بر عدم ترتب اثر متوقع است آن اثر در این جا حاصل نشده است منتهی امام علیه السلام بر اساس تقیه و بر

اساس ملاحظاتی نتوانستند آن حکم بتّی و قطعی را به عنوان اعاده به راحتی بیان کنند چون ممکن است که شخص در حرج بیافتد و از آن طرف هم برگردد و چون برگشت، از یک طرف ملاحظه کند که حجی که انجام داده مورد نظر امام علیه السلام نیست و از طرف دیگر چه کند سخت است مشکل است این محذورات که شخص در خودش احساس ضیق و ناراحتی کند، این محذوراتی است که باعث شده دست امام (علیه السلام) بسته باشد برای یک حکم قطعی، در آن موارد دیگر که حضرت احساس می کردند نه طرف می تواند برود قطعاً می گفتند يجب عليه الحج یا يقضى فعلیه ان يعيد ولكن در مراتب دیگر که قبلاً هم گفتیم که به نظر می رسد به موارد شخصی یا قضایای شخصیّه برگردد، حضرت به ملاحظاتی حکم را به آن کیفیت بیان نکردند، البته در این موارد خود جنبه ولایت ترمیم می کند و آن فعل را بر حسب استعداد ظروف اصلاح می کند و نمی گذارد که شخص بی نصیب باشد ولی آن حکم را به صورت کلی بیان می کند که آن باید برود و انجام دهد، در این مسئله شکی نیست این نکته دقیقی است که در بعضی از روایات و خیلی از موارد هم مشاهده می کنیم که لسان روایات مختلف است در بعضی از لسانها حکم به وجوب و الزام شده است و در بعضی از موارد حکم به استحباب راجح شده است ما نباید در آن موارد همان طوری که دأب و دیدن است حمل بر استحباب کنیم، خیر، آن موارد حمل بر وجوب باید باشد الا این که آن مواردی که حمل بر استحباب است، چون هیچ وقت استحباب واجب نمی شود ولی واجب گاهی منه علی العباد، تخفیف قائل شوند مثلاً در این زمینه روایت داریم که قضای صلاة واجب است ولی ما می بینیم دأب و دیدن بسیاری از بزرگان بر این نبوده است که رسماً به فردی که چهل سال نمازش را اشتباه خوانده است بگویند، هستند چنین افرادی که

اعمالشان را اشتباه انجام داده‌اند در رادیو می‌شنیدم که یک نفر مسئله شرعی می‌گفت که شخصی ده سال غسل اشتباه انجام داده که آن شخص می‌گفت: اگر نمی‌دانسته اشکال ندارد!

چرا اشکال ندارد؟! بابا خودش می‌داند که اشتباه انجام داده با این توجیه که انشاء الله نمی‌داند یا شک کرده و یا شک بعد از محل است و بعد از اتیان عمل، حجیت ندارد که نمی‌شود مسئله را ماست مالی کرد بعد هم با این کیفیت توجیه می‌کنند که: در غسل توالی شرط نیست و می‌شود بین آن انقطاع باشد و مثل وضو نیست که نباید فاصله باشد ممکن است چند روز بعد که غسل دیگری می‌کند، جزءش ضمیمه شود

اشکال این است که آیا در بین این دو غسل، غسل دیگری انجام نداده و ثانیاً نمازهای بین این دو غسل چه می‌شود، نمازهای این وسط چه می‌شود؟! اگر فرضاً یک غسل تمام در طول دو هفته انجام شود دو هفته نماز خوانده است و دیگر نمی‌توانیم بگوییم نمازش درست است بله بعد از غسل تا مدتی که حدث اکبر، از او حادث نشده نمازش درست است این قضیه را در کتاب اسرار ملکوت، گفته‌ام، حالا این بدبخت ده سال یا بیست سال نماز به این کیفیت خوانده است آیا می‌تواند نمازهایش را قضا کند؟ چطور به او می‌گویید همه نمازش را قضا کند؟ آیا می‌تواند یا نه؟ یک وقت او یک فردی است که از نظر ایمان و نفس و اتقان و استحکام پایه کار است، خوب او انجام می‌دهد، ولی افراد عادی با این محدودیت ایمان و با این ظرفیت شما می‌توانید از نظر شرعی واقعا به او بگویید که سی سال نمازت را قضا کن؟ می‌گویید برو بابا خدا عمرت دهد، همین که نماز صبحم قضا نشود خیلی است

پس چه چیزی شما را مانع می‌شود از این که این حکم صریح را نکنید؟

عدم قبولیت و استعداد طرف، می گوید که انشاءالله حالا نمازهایت را بخوان، نمی‌توانید بگویید در همین محذوری که الان هستید، همین محذور، برای امام علیه السلام بوده است همین افراد نزد امام (علیه السلام) می‌آمدند شخص مخالف آمده و مستبصر شده با هزار زحمت مستبصر شده و شیعه شده و محب اهل بیت شده است حضرت بگوید تمام حجهای شما باطل بوده و برو دوباره انجام بده شخص می‌رود و دیگر بر نمی‌گردد حضرت نمی‌تواند آن حکم صریح را بیان کند بلکه می‌گوید بهتر است اگر توانستی و اگر وقت کردی و اگر فرصتی پیش آمد، ما اینگونه استفاده می‌کنیم

این مطلب را در روش بزرگان هم دیده‌ایم یکی از دوستان نقل می‌کردند که من ریشم را می‌تراشیدم و مدت‌ها بود پیش آقای انصاری هم رفت و آمد می‌کردم از دوستان ایشان بودم، ولی حتی یک بار هم مرحوم آقای انصاری به من نگفت ریشت را نتراش، تا این که بعد از مدت‌ها خودش سؤال می‌کند یا ایشان به قلبش می‌اندازد که این سؤال را بکند، می‌گوید که آیا تراشیدن ریش اشکال دارد؟ ایشان یک خنده‌ای می‌کنند و می‌فرمایند بهتر است که یک قدری بگذاری، او می‌گفت اگر غیر از این جواب را می‌دادند من گوش نمی‌دادم و او با این کیفیت جواب داد، ریش می‌گذارد که الان از من هم بیشتر ریش دارد فقیه باید بداند که چه می‌گوید به طرف چه می‌گوید و چطور صحبت می‌کند اگر تند جواب می‌دادند و می‌فرمودند مردک ریش می‌تراشی؟ می‌گفت خوب می‌کنم خداحافظ و آن ریش هم برای خودتان!! و می‌رفت و دور این مسائل را خط می‌کشید

همین مسئله را امام صادق علیه السلام داشت فرقی نمی‌کند ایشان در مخاطب خود تصرف نمی‌کرد که مخاطب خودش را مثل سلمان کند، یک

شخص پیش امام صادق (علیه السلام) می‌آمد و حکم مطابق خودش را می‌گرفت و شخص در مرتبه پایین هم نزد امام علیه السلام می‌آمد و حکم مطابق خودش را می‌گرفت این را دیگر فقیه باید بفهمد

اینجا است که دیگر شم الفقاهه، شم الحدیث و آن فوت کوزه‌گری اجتهاد و استنباط، به درد می‌خورد و در اثر مداومت مستمر بر سیره، نه اینکه همین طور کتاب و وسایل را باز کنید و فتوی بدهید، مداومت بر سیره و تاریخ ائمه (علیهم السلام) با افراد، مداومت بر کیفیت بیان امام (علیه السلام) اینجا به درد می‌خورد که بفهمید آیا این مستحب بوده، یا واجب بوده ولی امام نتوانسته اند بگویند، به شخص چه بگویند ولی آن جایی که ما می‌بینیم عناد، خیلی عناد است مسئله را هیچ چیز نمی‌تواند از بین ببرد و آن شخص مستبصر، ناصبی ناصبی است آنجا دیگر امام می‌گوید فایده ندارد و حج را باید بروی و در آنجا خود امام به او کمک هم می‌کند ولی اگر مخالف باشد و امثال ذلک می‌بینیم حضرت با عبارت دیگری بیان می‌کنند احب الی انی احب

آنچه که منظور من است این بود که خود شخص باید موقعیت خود را در قبال این تکلیف الهی ارزیابی کند، خودش باید بفهمد، مطلبی را که امام بیان می‌کند، اگر آدم زرنگی باشد از آن وجوب می‌فهمد، اگر کند ذهن باشد از آن مستحب می‌فهمد و هر چه فهمید تکلیفش همان است اگر زرنگ باشد می‌فهمد واجب است و باید برود و اگر حمل بر مستحب کند و نرود حج را انجام نداده است چون امام مطلب را بیان کردند

مطلب دوم این که در تبدل موضوع، شخصی که حجّه الاسلام را انجام داده چرا باید اعاده کند در مورد رق مسئله روشن تر است چون آن حالت، حالت رقیّت است ولی بذل مال شده ولی مسئله این است که قضیه حج مسئله ایست

که خدا می خواهد شخص این عمل را در حال آزادی و در حال اختیار و در حال خاص و در حال حریت و در حال نشاط و با استقبال و فراغ بال این عمل را انجام دهد در زمان رق یا در زمان صباوت ، در زمان صباوت مسئله تکلیف نیست گرچه حجّه الاسلام است ولی تکلیف نیست در زمان رقیت شخص حج را انجام می دهد ولی خود را در تحت تملک مولا می بیند مولایش او را برده است خودش نرفته است خودش اگر بدون اجازه مولا حج انجام دهد باطل است، چون تحت تملک مولا است پس وقتی که حج انجام می دهد واقعاً بین خودش و بین خدا چه احساسی دارد، این تحت تملک کس دیگری حج را انجام می دهد و طواف می کند، ولی مولای او خواسته است که طواف کند نه خود او، او خواسته که من بیایم ، مولای او که کنار اوست، او را برده در عرفات در دلش این است که او مرا برده است و با خواست مستقل خودش نیامده است خدا می گوید بسیار خوب این را که الان انجام دادی الان تکلیف تو همین است تو رقی در تحت تملک هستی تملک مولا و این حج را من قبول می کنم ولی حالا تو برگشتی و عتق پیدا کردی و اختیارت در دست خودت است و احساس فراغ می کنی باید دوباره این را با پای خودت و با اختیار و خواست خودت ، خواست مستقل خودت، نه خواستی که تحت تسخیر است در اینجا فاعل بالتسخیر او را به حج برده است و مسخر او بوده است

تلمیذ: در عبادت قصد قربت است؟

استاد: قصد قربت اصل قضیه است ولیکن عبادت داریم تا عبادت، هر عبادتی فرق می کند در مورد روزه شارع روزه را واجب کرده چه رق باشد چه معتق چه حر باشد حتی اگر مولا بگوید روزه نگیر، حرام است اطاعت مولا، در مورد صلاه واجب است چه مولا امر کند یا نهی بکند از صلاه، تفاوت ندارد خود

عبادت فرق می کند در مورد حج خود ذات حج، فلز حج، فرق می کند چون حج، رفتن دارد، حرکت کردن دارد و قطع طیافی دارد قطع بوادی دارد مشقات دارد و مثل صلاه نیست که الله اکبر بگویی، این را خدا گفته می خواهم خودت انجام بدهی وقتی که رق بودی، بر تو واجب نبود ولی بسیار خوب، مولا تو را آورد ما هم قبول کردیم به عنوان حجة الاسلام اگر به این حال بمیری انجام دادی و قبول است ولی حالا که وضعت تغییر کرده باید انجام دهی در مورد بذل مال هم همین طور است وقتی که کسی را ببرند می گویند او برده است و حالا که خودت مستطیع شدی وضعیت و حالت تو عوض شده است، ولی در بذل مال این طور نیست وقتی که مال را به شما داد و شما مالک می شوید و مستطیع می شوید و حج را در حال ملکیت انجام می دهید و حجة الاسلام را انجام می دهید این فرق است، لذا در اینجا اعاده واجب نیست